

## «کک کوهزاد» و «شکاوند کوه» دو داستان از روایتی واحد

دکتر بهزاد اتونی<sup>۱</sup>

### چکیده

در حماسه‌های پارسی و در نگاهی کلی‌تر، همهٔ افسانه‌ها و قصه‌ها، گاهی با داستان‌هایی روبرو می‌شویم که ساختاری یکسان دارند و حتی در بعضی جزئیات نیز یکسان می‌نمایند. این همانندی‌ها، یا برگرفته از ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها است؛ یا به سبب تقلید از یکدیگرند؛ یا به علت اینکه صفتی، جای اسمی را گرفته، تبدیل به دو یا سه روایت گردیده‌اند و یا اینکه دو داستان از روایتی واحد بوده‌اند که با گذر زمان، تشخیص یافته و مستقل شده‌اند. داستان «کک کوهزاد» و «رزمنامهٔ شکاوند کوه» که از داستان‌های کهن پارسی‌اند، در حقیقت، روایتی واحد بوده‌اند که با گذر زمان، بعدها به دو داستان مستقل تبدیل شده‌اند. این دو داستان نه تنها در ساختار، بلکه در برخی جزئیات نیز یکسان می‌نمایند. نگارنده در این جستار سعی بر آن نموده تا به ذکر همانندی ساختار دو داستان بپردازد و بدین واسطه، یکسان بودن اصل این دو داستان را و اینکه از روایتی واحد برآمده‌اند، اثبات کند.

**کلیدواژه‌ها:** کک کوهزاد، رزمنامهٔ شکاوند کوه، رستم، بهرونه، کک.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی (ره)

behzad.atooni@abru.ac.ir

## مقدمه

یکی از موضوعات مهم و درعین حال تأمل برانگیز در داستان‌های حماسی ° و در نگاهی کلی‌تر، اساطیر، قصه‌ها، افسانه‌ها و... - تکرار روایت‌ها، حوادث، بن‌مایه‌ها و شخصیت‌های داستانی است. این تکرارها و تشابهات، گاهی در آثار ادبی یک ملت دیده می‌شود و گاهی نیز در سطح آثار ادبی ملل گوناگون. شاید بهترین رویکرد به این موضوع جهت آشکار نمودن این تکرارها و تشابهات، رویکرد ساختارگرایان باشد؛ رویکردی که به بررسی ساختارهای مشابه می‌پردازد. به نظر می‌رسد برای توجیه این تکرارها و همانندی‌ها، بتوان چهار دیدگاه را مطرح کرد:

**الف - ساخت اساطیر، افسانه‌ها و حماسه‌ها، بر بنیاد کهن‌الگوها و ناخودآگاه جمعی**

با مطالعه اسطوره‌شناسی تطبیقی، و افسانه‌ها و حماسه‌های اسطوره‌ای ملل مختلف، به کرات به داستان‌ها، حوادث، بن‌مایه‌ها و یا شخصیت‌های یکسان و مشابهی برمی‌خوریم که موجب سؤالی مقدر در ذهن می‌گردد: کدام ملت و فرهنگ، این حوادث و روایات مشابه را از ملتی دیگر به عاریه گرفته است؟ پاسخ به این سؤال وقتی دشوارتر می‌شود که دیده شود برخی از این ملل، در طول تاریخ هیچ‌گونه ارتباط فرهنگی و سیاسی با یکدیگر نداشته‌اند.

به نظر می‌رسد که این یکسانی‌ها را نباید در ارتباطات ملل گوناگون با یکدیگر و تأثیر و تأثر آنان از هم جستجو کرد؛ بلکه باید به ناخودآگاه جمعی مردم آن‌ها توجه نمود. بر طبق نظریه کارل گوستاو یونگ، ضمیر ناخودآگاه، شامل دو بخش است: یکی، ضمیر ناخودآگاه فردی که حاوی مواد فراموش شده و سرکوفته‌های روانی فردی است، و دیگری، ضمیر ناخودآگاه جمعی که در حقیقت، روان مشترکی از نوع ورا- شخصی است و درون‌مایه‌ها و محتویاتش، در طول عمر به دست نیامده است (مورنو، ۱۳۸۸: ۶). این روان مشترک (ناخودآگاه جمعی)، محتویاتی به نام «کهن‌الگوها» یا «سرنمون‌ها» دارد که «اشکال نمونه‌وار رفتار و کردارند و هرگاه به سطح خودآگاهی می‌رسند، در هیئت اندیشه‌ها، تصاویر و انگاره‌ها، نمود می‌یابند» (همان: ۷).

یونگ، کهن‌الگوها را حاصل تجربیات تکراری اجداد بشر می‌داند که به‌مرور زمان در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها نقش می‌بندد و به‌صورت الگوهای رفتاری و کنشی، در اسطوره‌ها، افسانه‌ها، و رؤیای متبلور می‌شود. برای نمونه، یکی از کهن‌الگوهایی که بارها و بارها در اسطوره‌ها، حماسه‌ها، افسانه‌ها

و حتی رؤیاهای بشر امروز تکرار شده است، کهن‌الگوی «گذر از آب» است که معنای نمادین نوزایی و ولادت را به همراه دارد. (هال، ۱۳۸۸: ۱۹۷). این نوزایی و تولد را (که نشان دهنده گسست از مرحله پیشین زندگی و ورود به مرحله‌ای جدید از زندگی است) در داستان‌هایی چون به آب انداختن موسی (ع) در آب نیل، به آب انداخته شدن داراب توسط همای (فردوسی، ج ۶: ۳۶۹-۳۵۵) و رها کردن شاه ساراگون در نوزادی در آب، توسط پدر و مادرش (کمپیل، ۱۳۸۷: ۳۲۶)، شاهد هستیم که همگی این شخصیت‌ها پس از رهایی از آب، وارد مرحله‌ای جدید از زندگی می‌شوند و بعدها به پیامبری یا شاهی می‌رسند (در خصوص کهن نمونه آب رک به اتونی، ۱۳۹۰). بنا بر عقیده یونگ، شاید معنای نمادین این کهن‌الگو (نوزایی و تجدید تولد) ریشه در عبور اجداد بشر از آب‌ها و رودخانه‌های خروشان، به هنگام سفرهای دسته‌جمعی شان داشته باشد؛ آب‌هایی که پر از تمساح‌ها، مارها و موجودات خطرناک است و هر آن، احتمال طغیان رودخانه یا غرق شدن انسان در آن می‌رود (یونگ، ۱۳۸۷: ۸۱) و با رهایی انسان‌های نخستین از این مهلکه، گویی حیاتی نو به آن‌ها ارزانی می‌شود. این موقعیت کهن‌الگویی، بارها و بارها تکرار شده است؛ به گونه‌ای که بعدها این کهن‌الگو در حماسه‌ها، افسانه‌ها، اساطیر و حتی رؤیاهای متجلی شده و پیکربندی گردیده است و معنی نمادین «نوزایی و تولد» را با خود حمل کرده است.

با ذکر این مقدمه در باب ناخودآگاهی جمعی و کهن‌الگوها، به موضوع اصلی مان یعنی ساخت بن‌مایه‌های مشترک در حماسه‌ها و اساطیر می‌پردازیم. از آنجاکه ناخودآگاهی جمعی و محتویات درون آن یعنی کهن‌الگوها، در بین همه مردم دنیا مشترک است و حاصل تجربیات جمعی آن‌هاست، بدین روی، هنگامی که این الگوهای کهن روانی (که سازنده الگوهای رفتاری یکسان است) خود را در قالب حوادث و شخصیت‌های اسطوره‌ای یا داستانی، پیکربندی می‌کنند، در همه اساطیر ملل<sup>۱</sup> با چشم‌پوشی از جزئیات حوادث یا شخصیت‌ها<sup>۲</sup> بن‌مایه‌ها و شخصیت‌های یکسانی را می‌آفرینند. برای نمونه شخصیت‌های زیانباری چون شیطان، ساحره، اژدها و... در داستان‌های اسطوره‌ای بیشتر ملل، نمودی از کهن‌الگوی سایه است (درباره سایه و فرافکنی آن رک به فوردهام، ۱۳۸۸: ۸۳ و یونگ: ۱۳۸۳: ۱۹-۱۱۵)؛ و پیر قصه‌ها و اساطیر (که راهنمای راه قهرمان داستان است)، شاه، درمانگر، ناجی و... نمودی از کهن‌الگوی پیر فرزانه است (درباره پیر فرزانه رک به یونگ، ۱۳۳۸: ۱۲۶-۱۱۴ و فوردهام، ۱۳۸۸: ۹۷، و یونگ، ۱۳۸۷: ۶۱)؛ همچنین، بن‌مایه‌های اسطوره‌ای چون چشمه آب حیات

(رک به کریستی، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۳، و خلف نیشابوری، ۱۳۴۰: ۳۳۱-۳۳۰، و فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۷۹) و روئین تنی قهرمانانی چون اسفندیار، مینوس، هاکلبرند، مانیتو، زیگفرد، سوسکروکو و... (خالقی مطلق، ۱۳۶۶: ۲۰۵-۲۰۰) همگی، بدون اینکه ملتی آن را از ملت دیگر به عاریه گرفته باشد، در اساطیر و داستان‌ها، بازتابی از کهن‌الگوی «جاودانگی» است.

با همه این توضیحات، شاید برخی از حماسه پژوهان و اسطوره‌شناسانی که سعی نموده‌اند تا در باب تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها و ملت‌های مختلف از یکدیگر در خصوص داستان‌ها و بن‌مایه‌های حماسی، اسطوره‌ای و افسانه‌ای مشترک، پژوهش نمایند، راه را به خطا رفته‌اند، زیرا در این موضوع، (با توجه به اینکه برخی از این ملت‌ها، حتی هیچ‌گونه رابطه سیاسی و فرهنگی با یکدیگر نداشته‌اند) تأثیر و تأثر مطرح نیست، بلکه ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها موجب آن می‌شوند.

#### ب- تقلید

برخی از داستان‌ها، روایت‌ها و بن‌مایه‌هایی را در حماسه‌های بعد از شاهنامه می‌بینیم که با شاهنامه و یا برخی حماسه‌های دیگر، شباهت‌های فراوانی دارند که به نظر می‌رسد بنا بر شهرت داستان یا بن‌مایه اصلی (که بیشتر آن از شاهنامه است و برخی نیز از حماسه‌های دیگر) از آن تقلید شده باشد. نمونه آشکار آن، داستان‌های هفت‌خان یا هفت‌خان‌واره‌ای است که در حماسه‌های پارسی برای پهلوانانی چون رستم، اسفندیار، شهریار، بهمن، جهانگیر، همای، فرامرز و... ذکر کرده‌اند، که به احتمال زیاد، برخی از این هفت‌خان‌ها یا هفت‌خان‌واره‌ها، تقلیدی از هفت‌خان رستم بوده‌اند. همچنین مثلاً بخشی از داستان‌های حماسی که درباره ورود پهلوان به دخمه یا دژی از شاهان و پهلوانان پیشین است و در آن دژ، کتیبه‌ای وجود دارد که بر روی کتیبه، پیشگویی حضور آن پهلوان در دژ یا دخمه (البته در بیشتر موارد) توسط شاه یا پهلوان پیشین، نقش بسته است و پس از آن، به موعظه پهلوان پرداخته است، به نظر می‌رسد که تقلید خنک و بی‌مزه‌ای است که توسط برخی حماسه‌سرایان، از روی داستانی اصیل صورت پذیرفته باشد. از نمونه‌های این داستان، می‌توان به حضور پهلوان گرشاسب در دخمه سیامک (اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۷۴)، حضور بهمن در دخمه خاندان رستم (ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ۴۳۵-۴۲۵) و ورود فرامرز به قصر کَناس دیو و خواندن کتیبه‌ای از ضحاک (فرامرنامه، ۱۳۸۶: ۱۰۸) اشاره کرد، که در داستان اول، سیامک؛ در

داستان دوم، رستم و سام و نریمان و گرشاسب؛ و در داستان سوم، ضحاک، گویی از ورود قهرمان داستان در آینده به آن مکان (دخمه / قصر) خبر داشته‌اند و به همین دلیل، کتیبه و سنگ نوشته‌ای را خطاب به آنان که بیشتر، شامل نصیحت و پند به قهرمان داستان است برجای گذاشته‌اند.

### ج - گرفتن صفت، جای اسم را و خلق روایتی نو

در داستان‌های حماسی، گاهی یک روایت واحد، به علت اینکه صفتی جای اسم را می‌گیرد، تبدیل به دو یا سه روایت می‌گردد. نمونه بارز آن، روایت «گنگ دژ» و «گنگ بهشت» است که در اصل، جز یک روایت واحد نبوده‌اند و «بهشت» تنها صفت گنگ دژ بوده است ولی سپستر، نام گنگ دیگری شده و از یک روایت، دو روایت پدید آمده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۰۰ و خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۴۵۳).

### د- داستان‌های مختلف از روایتی واحد

در حماسه‌های پارسی، گاهی با داستان‌هایی روبرو می‌شویم که به واقع، ساختارهایی یکسان دارند و گویی که از یک اصل واحد برآمده‌اند؛ ولی در ظاهر، مکان، زمان و یا شخصیت‌ها با هم متفاوتند. در واقع، این هر دو داستان، واریانس‌هایی گوناگون از یک روایت واحد بوده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۰۱) که بعدها استقلال یافته و به شکل داستان‌هایی مستقل درآمده‌اند که به ظاهر هیچ ربطی به هم ندارند. روشن داشت سخنمان، روایت جنگ هاماوران و روایت جنگ مازندران در شاهنامه است، که دو واریانت از یک روایت واحدند، و ما به این موضوع، بیشتر از راه مآخذ دیگر پی برده‌ایم، نه از خود شاهنامه (همان).

در توضیح چگونگی ساخت اینگونه داستان‌ها می‌توان گفت، روایتی اصیل در روزگاران کهن وجود داشته، که به مرور ایام، راویان داستان‌های حماسی - که سینه به سینه آن را نقل می‌کردند - از آن روایت اصیل و واحد، خواسته یا ناخواسته، روایت و داستانی دیگر را، که در ساختار شبیه به آن روایت اصیل است، به درآورده و آفریده‌اند. این داستان دوم، هر چند که کاملاً مستقل می‌نماید ولی در حقیقت، روایتی دیگر، از داستانی اصیل‌تر به شمار می‌آید.

بایسته می‌نماید گفته شود که اینگونه داستان‌ها، تفاوتی بنیادین با داستان‌هایی که شاعر - مثلاً شاعر مقلد فردوسی - برخی بن‌مایه‌ها و داستان‌های حماسه‌اش را به تقلید از داستانی مشهور - مثلاً

داستان‌های شاهنامه‌می‌سراید، دارد. این تفاوت از آنجاست که اینگونه داستان‌ها و روایات، به‌مرور ایام، و ظاهراً اندک اندک، از اصلی واحد منشعب شده‌اند و بواسطه نقل شفاهی آن‌ها، بعدها به گردآوردگان داستان‌های حماسی رسیده و ثبت و ضبط شده‌اند. پس بواقع، این داستان‌های گوناگون حماسی که از روایتی واحد برآمده‌اند، یقیناً در مقایسه با داستان‌های تقلیدی (که در قسمت «ب» این جستار به آن اشاره نمودیم) دارای اصالت می‌باشند و از اهمیت بالاتری برخوردارند.

داستان «کک کوهزاد» [که دو داستان کوتاه و بلند از آن در دست است] و داستان «شکاووند کوه» نیز به نظر می‌رسد روایتی واحد بوده‌اند که بعدها، با گذر زمان، تبدیل به دو داستان مستقل شده‌اند. نگارنده در این جستار سعی بر آن دارد تا پس از نقل خلاصه‌ی این دو داستان، با ذکر تشابهاتی که در ساختار آن‌هاست، این فرضیه را به اثبات برساند.

#### پیشینه تحقیق

در خصوص تشابهات بن‌مایه‌های حماسی و یا تأثیرپذیری برخی داستان‌های حماسی از داستان‌های دیگر، می‌توان به تحقیقات زیر اشاره کرد:

- بررسی تشابهات رویین‌تنی قهرمانان در حماسه‌ها و اسطوره‌های ملل گوناگون در مقاله «بیر بیان (رویین تنی و گونه‌های آن)» از جلال خالقی مطلق.
- تأثیرپذیری هفت‌خان رستم و هفت‌خان اسفندیار از یکدیگر در کتاب «حماسه ملی ایران» از تئودور نولدکه.
- داستان جنگ مازندران و جنگ هاماوران و اینکه هر دو، از اصلی واحد برآمده‌اند، در کتاب «حماسه»، تألیف و ترجمه جلال خالقی مطلق.
- داستان گنگ دژ و گنگ بهشت در شاهنامه، که هر دو در اصل، یک روایت واحد بوده‌اند، در کتاب «گل رنج‌های کهن» از جلال خالقی مطلق.

با توجه به نمونه‌های بالا و بسیاری از نمونه‌های دیگر، ولی در خصوص اصل واحد دو داستان حماسی «کک کوهزاد» و «رزمنامه شکاووند کوه»، تا به حال هیچ پژوهشی صورت نپذیرفته و نگارنده، برای نخستین بار به این موضوع می‌پردازد.

### خلاصه داستان کک کوهزاد

به فاصله سه روز راه تا زابل، راهزنان بسیاری از افغان، لاجین و بلوچ گرد هم آمده بودند و به همراه سردسته خود به نام «کک»، در قلعه‌ای به نام مریاد زندگی می‌کردند. کک، هزار و صد و هجده سال سن داشت و مردی نیرومند بود که هیچ یک از خاندان زال، نتوانسته بودند او را شکست دهند و هر سال، ده چرم گاو پر از زر به او باج می‌دادند [در روایت کوتاه کک کوهزاد آمده است که او زنان زیبارو را شبانگاه می‌ربود و به قلعه خود می‌برد]. زال سفارش کرده بود که کسی در برابر رستم، نامی از کک نبرد زیرا می‌ترسید که رستم با شنیدن این خبر به جنگ کک برود و کشته شود. روزی رستم در سن دوازده سالگی [در روایت کوتاه، رستم ۵ ساله است] بطور ناگهانی، از دو رهگذر، نام و نشان کک و باج دادن زال به او را می‌شنود؛ بدین روی، به نزد پدر می‌آید و او را سرزنش می‌کند. آنگاه قصد جنگ با کک را می‌کند ولی زال او را از این کار باز می‌دارد. رستم با وجود مخالفت پدر، به همراه دو تن از نزدیکانش [در روایت کوتاه فقط یک نفر - رهام - همراه اوست] و بدون لشکر به سوی قلعه کک می‌رود و او را به مبارزه می‌خواند. کک، نخست برادرزاده‌اش بهزاد را به نبرد با رستم می‌فرستد؛ ولی با گرفتار آمدن بهزاد، خود به نبرد با رستم می‌رود و پس از نبردی طولانی، شکست می‌خورد و به بند کشیده می‌شود [در روایت کوتاه، رستم پس از بر زمین زدن کک، سر از تنش جدا می‌کند]. از طرفی، زال به محض شنیدن عزیمت رستم به قلعه کک، با لشکری به دنبال او می‌آید و در پایان نبرد، به او می‌پیوندد [البته در روایت کوتاه، زال تا پایان داستان، از رفتن رستم آگاهی ندارد] و با سپاه خود به غارتگری می‌پردازد. بهزاد و کک نیز به پایتخت منوچهر شاه برده و در آنجا به دار آویخته می‌شوند [در روایت کوتاه، رستم در دژ کک، زیبارویان بسیاری را می‌بیند که کک آن‌ها را در گذشته ربوده است. او آن دختران را به سوی پدرانشان باز می‌گرداند و یکی از زیبارویان که از تجاوز کک در امان مانده است را با خود به زابل می‌آورد و شبستان خود را با او می‌آراید].

### خلاصه داستان شکاوند کوه

شاهی به نام بهرونه، در هندسر، در شکاوند کوه، دژی استوار بنا کرده و جادوگران و تبهکاران را به گرد خود جمع آورده است. در روزگار فریدون، نریمان به قصد شکست ساکنان آن دژ می‌رود ولی بوسیله سنگی که به سویش پرتاب می‌شود، جان می‌سپارد. به کین نریمان، سام و زال، به آنجا لشکر

می‌کشند ولی راهی از پیش نمی‌برند. هنگامی که گزارش این شکست‌ها به گوش رستم می‌رسد، او در حالی که کودکی خرد است، تصمیم می‌گیرد تا چاره‌ای برای نابودی آن دژ بجوید؛ بدین روی با بازرگانی که به دژ شکاوند رفت و آمد دارد آشنا می‌شود و از او می‌خواهد تا او را به عنوان مزدور به آن دژ ببرد؛ بازرگان نیز می‌پذیرد. از طرفی، رستم، موضوع را با زال در میان می‌گذارد ولی زال در ابتدا با او مخالفت می‌کند ولی رستم نقشه خود را به زال می‌گوید و آنگاه با بیست تن از پهلوانان و بدون سپاه، در لباس مزدوران به شکاوند کوه می‌رود. زال نیز با لشکر خود در نزدیک دژ منتظر شکستن در دژ توسط رستم می‌شود تا بدانجا یورش آورد. رستم که در زی بازرگانان به درون دژ رفته است، سر از تن راهبانان جدا می‌کند و با گرز، دروازه دژ را می‌شکند و منتظر آمدن سپاه زال می‌شود. بهرونی که متوجه آشوب در شهر می‌شود با لشکر خود به جنگ با رستم می‌آید ولی شکست می‌خورد و رستم، بهرونی و دو برادر و نه پسرش را اسیر می‌کند، و به فرمان زال، پوست از سرشان کشیده می‌شود. پس از آن، رستم وارد شبستان بهرونی می‌شود و با آن‌ها به باده نوشی می‌نشیند و از پیوند آنان بهره‌مند می‌گردد. زال نیز به غارت گنج بهرونی می‌پردازد و سپس آن دژ را تخریب می‌کند و بجایش شهر کابل را بنا می‌سازد.

#### «شکاوند کوه» و «کک کوهزاد» دو داستان از روایتی واحد

همان‌گونه که پیشتر نوشتیم، به نظر می‌رسد که داستان «کک کوهزاد» [که دو روایت کوتاه و بلند از آن موجود است] و داستان «شکاوند کوه» دو داستان مختلف، از روایتی واحد بوده‌اند. تعیین اینکه کدام یک از این دو روایت، اصیل بوده و روایت دیگر، از آن منشعب گردیده، و یا اینکه هر دوی این روایت‌ها از روایتی اصیل‌تر برآمده باشند، بسیار دشوار، و شاید ناممکن می‌نماید - زیرا شواهد کافی در این خصوص در دست نداریم؛ ولی با این وجود، حداقل می‌توان پیوستگی و هم‌ریشگی داستانی این دو روایت را - در راستای این فرضیه که آن‌ها، دو داستان از یک روایت بوده‌اند - اثبات کرد. دلیل ادعایمان در این خصوص، ساختار مشابه، و حتی برخی جزئیات یکسان این دو روایت است. نکته‌ای را که در این خصوص باید در نظر داشت این است که این دو داستان، به هیچ عنوان، ساخته و پرداخته ذهن سرایندگانشان نیست و نمی‌توان به مانند برخی داستان‌ها یا بن‌مایه‌های حماسی، آن‌ها را داستان‌هایی تقلیدی، که سرایندگانشان از حماسه یا داستانی دیگر به عاریه گرفته‌اند، دانست [نکته‌ای



که در بند «ب» این جستار یادآور شدیم؛ زیرا داستان کک کوهزاد (که در قرن ۵ یا ۶ سروده شده است) «ظاهراً از دفتری که مستند بروایات شفاهیِ رومیان سیستان و خراسان بوده، اخذ شده است» (صفا، ۱۳۳۲: ۳۱۹) و ملک شاه حسین سیستانی در کتاب احیاء الملوک، که در تاریخ سیستان است، می‌نویسد: «چون ناظم مناظم تاریخ عجم، فردوسی طوسی علیه الرحمه، اعتقادی به قصه کک ندارد، احوال او در شاهنامه نوشته نشده، لیکن این قصه در سیستان مشهور است و نسخه‌ای به زبان فرس و پهلوی در آن باب مطالعه شده» (ملک شاه حسین سیستانی، ۱۳۴۴: ۲۶). همچنین داستان شکاوند کوه (که در قرن پنجم یا ششم، به رشته نظم درآمده است)، در کتب معتبر تاریخی دیگر چون مجمل التواریخ، به اختصار بسیار ذکر شده است (مجممل التواریخ، ۱۳۸۹: ۴۲). پس با این توضیحات می‌توان شائبه ساختگی بودن این دو داستان را توسط ناظمانشان، برطرف نمود. نگارنده در زیر، به ساختار یکسان این دو داستان و تشابهات و همانندی‌های بسیار زیاد آن‌ها می‌پردازد، تا بدین طریق گامی را در راه اثبات فرضیه خود برداشته باشد. شایان ذکر است که مجموع روایات مربوط به داستان کک کوهزاد مدّ نظر نگارنده بوده است؛ نه صرفاً یکی از دو روایت بلند و کوتاه این منظومه.

#### ۱- ناتوانی پدران رستم در مقابله با کک / بهروئه

در داستان کک کوهزاد (چه روایت کوتاه آن و چه روایت بلند آن) شاهد ناتوانی پدران رستم، از گرشاسب گرفته تا زال زر، در برابر کک و لشکریانش هستیم:

نموده به گرشاسب هم دستبرد	[کک کوهزاد] به زال و به سام و نریمان گرد
نگشنتند فیروز، خُرد و کلان	بسی رزمشان رفت با کُک یلان
دلش را به اندوه بسپرده بود	بسی رزم با سام یل کرده بود
نه کک را از او سر درآمد به دام	نتابید با او به پیکار، سام
که در جنگ، رفتی همیشه به گنگ	نریمان نتابید با او به جنگ

(کک کوهزاد- بلند- ۱۳۸۴: ۵۶)

زال به رستم می‌گوید:

ز صد شیر آشفته جنگی تر است	کک کوهزاد ازدهای نرست
که کین چو گرشاسب فرخنده کام	که باشد به جنگش چو فرخنده سام

(کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۱۹۶)

همیشه بدو می‌دهد باژ زال به هر ماه، باژی دهد نی به سال

(همان: ۱۹۵)

در داستان شکاوند کوه نیز، نریمان آنگاه که به نبرد با «بهرونه» و گروهش، به سوی دژ شکاوند می‌رود، بوسیله سنگی که به سویش پرتاب می‌شود، جان می‌سپارد. به انتقام نریمان، سام و پس از او زال، به آنجا لشکر می‌کشند ولی نمی‌توانند آن دژ را بگشایند:

به گاه فریدون، نریمان گرد	به پیکار آن دژ همی پی فشرد
سرانجام سنگ گران از زبر	زدند آن گروه بر سر نامور
از آن سنگ، جان از تنش دور شد	بر آن هندوان ماتمش سور شد
به کینش گرانمایه سام سوار	بسی برد لشکر به سوی حصار
پس از سام، دستان فراوان به جنگ	میان را به کین نیا بست تنگ
ز تندی و برزی که بد آن حصار	نه این گشت بر وی، نه آن کامکار

(رزم نامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۷۴-۳۷۳)

## ۲- بهرونه / کک، ساکن در دژ مستحکم

در هر دو داستان حماسی، ضد قهرمانان داستان، یعنی کک و بهرونه، در دژی مستحکم که هیچ دشمنی نمی‌تواند به آنان دسترسی یابد، ساکن هستند:

کجا بود آن گه بغایت بلند	بلندیش افزون‌تر از چون و چند ...
یکی قلعه بالای آن کوه بود	که آن حصن از مردم انبوه بود
مر آن حصن را نام مریاد بود	ازو جان نابخردان شاد بود
به دژ در، یکی بدکنش جای داشت	که در رزم با ازدها پای داشت ...
ورا نام بودی کک کوهزاد	به گیتی بسی رزم بودش به یاد

(کک کوهزاد- بلند- ۱۳۸۴: ۵۶-۵۵)

شهی بود در هندسر باشکوه  
کشیده حصار بلند از برش  
نشست وی اندر شکاوند کوه ...  
که می بوسه دادی سپهر بر سرش  
(رزم نامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۷۳)

زال دربارهٔ دژ شکاوند به رستم می گوید:  
ولیکن شکاوند جایی است برز  
سرش راز گوید همی با سپهر  
که هرگز فرازش ندیده است گرز  
زند تیغ او بوسه بر ماه و مهر  
(همان: ۳۷۷)

### ۳- مکان جغرافیایی دژ بهرونه / کک، در نزدیکی مرز هند

در داستان شکاوند کوه، دژ «بهرونه» در کوه شکاوند، واقع در «هند سر» است:

شهی بود در هندسر، باشکوه  
نشست وی اندر شکاوند کوه  
(همان: ۳۷۳)

مقدسی، در کتاب خود از دو شکاوند نام می برد: یکی از ناحیهٔ بامیان، و دیگری از ناحیهٔ غزنی؛ و چنانکه می دانیم بامیان و غزنی و کابل ناحیت‌های مجاور یکدیگرند؛ اما اینکه در رزم‌نامهٔ شکاوند، دژ شکاوند در هندسر (یعنی در مرز هند، یا آغاز ناحیهٔ هند، یا ناحیهٔ هند) جای داده شده، بدین سبب است که اولاً آن شهر چنانکه دیده‌ایم قریب به کابل و غزنه بود و ثانیاً معمولاً جغرافی‌نویسان، کابل را دروازهٔ هند تصور می کردند ... و غزنه را هم، بین خراسان و هندی دانستند (صفا، ۱۳۸۳: ۷۷؛ به نقل از غفوری، ۱۳۹۴: ۳۶۲).

در حماسهٔ کک کوهزاد (روایت بلند آن) نیز کوهی که دژ کک (مرباد) در آنجا بنا شده است، نزدیک کشور هند و به فاصلهٔ سه روز راه تا زابل است:

یکه کوه بُد سرکشیده به ماه  
دگر دشت زی هندوان راه بود  
که نزدیک زابل به سه روزه راه  
به یک سوی او دشت خرگاه بود  
(کک کوهزاد- بلند- ۱۳۸۴: ۵۵)

#### ۴- کودکی و خردی رستم، در دو داستان «رزم‌نامه شکاوند» و «کک کوهزاد»

از جمله داستان‌هایی که مربوط به سنین خردی رستم می‌شود، داستان‌هایی چون کشن پیل سپید، نبرد رستم در کوه سپند، رزم‌نامه شکاوند و رزم با کک کوهزاد است.

در روایت کوتاه از کک کوهزاد، سن رستم، پنج سال ذکر شده است:

ولیکن ترا زندگی ماه و سال رسید به پنجم، برو سفت و یال

(کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۱۹۷)

و در روایت بلند آن، سال عمر رستم، دوازده است:

چو نژد ده و دو رسانید سال برافراخت یال یلی پور زال ...

(کک کوهزاد- بلند- ۱۳۸۴: ۵۷)

در دستنویس نسخه رزم‌نامه شکاوند، پیش از بیت نخست و در پایان منظومه «بیر بیان» اشاره به کودکی رستم در نبرد شکاوند می‌شود:

چو بفرشت در کودکی یال و برز شکاوند چون پست کرد آن به گرز

(رزم‌نامه شکاوند، ۱۳۹۴: ۳۷۳-پی نویس)

همچنین زال زر، آنگاه که رستم را از این نبرد منع می‌کند، اشاره‌ای به کم سالی رستم می‌کند:

تو گر چه هنر بیش داری ز سام هنوز این زمان، خردی و ناتمام

(همان: ۳۷۸)

#### ۵- عزم رستم به نبرد با کک / بهر هونه، و مانع شدن زال

در داستان کک کوهزاد، آنگاه که رستم در سن خردسالی / کودکی تصمیم به نبرد با کک می‌گیرد، زال سرزنش می‌کند و مانع وی می‌شود و به او می‌گوید:

... نریمان کورنگ آن پهلوان نکشته است این دزد تیره روان ...

یکی دزد خیره سر بد گهر همی جا گرفته به کوه و کمر

ز زابل همی زر ستاند خراج چه باید ترا کاخ و اورند و تاج ...

کک کوهزاد ازدهای نرست ز گرشاسب و از سام، جنگی ترست

ندارد نهنگ دمان پای او نگیرد به مردی کسی جای او

دو سالی دگر صبر کن ای پسر  
 بمان تا از این پهلوان تر شوی  
 از آن پس چو تازی سوی کک رواست  
 پس آنگه برو سوی آن بدگهر  
 ز هر سروری در جهان سر شوی  
 کنون رفتن تو به کین بی‌هواست  
 (کک کوهزاد- بلند- ۱۳۸۴: ۶۴-۶۳)

در روایت کوتاه کک کوهزاد نیز زال، رستم را از نبرد با کک بر حذر می‌دارد و به او می‌گوید چند سالی صبر کن تا بزرگ‌تر شوی، آنگاه به پیکار با کک برو:

چگونه گرایمی سوی جنگ کک  
 به رزم ازدهای دژم زو زبون  
 بمان تا برآید ترا سال چند  
 شوی چون نیاکان به مردی نژند  
 از آن پس چه شیرو چه نر ازدها  
 چه آن دزد کوهی کک بی‌بها  
 چگونه کنی رای و آهنگ کک  
 به مردانگی از دلیران فزون  
 چه آن دزد کوهی کک بی‌بها  
 (کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۱۹۸)

در رزم‌نامه شکاوند نیز به مانند داستان کک کوهزاد، زال سعی بر آن دارد تا رستم خردسال را به هر بهانه‌ای از نبرد با بهروند باز دارد، بدین روی به او می‌گوید:

ولیکن شکاوند جایی است برز  
 بسی جادوی آن جای دارد کنام  
 تو گر چه هنر بیش داری ز سام  
 دگر آن که اسبی که برتابدت  
 هنوزت نداده است گیهان خدیو  
 اگر هیچ گونه شکیب آوری  
 که اسبی که آید ز بختت به دست  
 پدر را بر آن کرده باشی تو شاد  
 از آن پس در گنج‌ها برگشای  
 به جنگ شکاوند شو با سپاه  
 که هرگز فرازش ندیده است گرز  
 که کسی را به گیتی نکرده است رام (؟) ...  
 هنوز این زمان خردگی و ناتمام ...  
 به رزم اندرون کار در بایدت  
 چگونه کنی جنگ با نره دیو ...  
 به خود برکنی کوه این داوری  
 که نزد تو باشد سزای نشست  
 دلش را بر آن داده باشی تو داد  
 به هر روز گرز و نگین برگرای  
 جهان بر بداندیش کن تو سیاه  
 (رزم نامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۷۸-۳۷۷)

### ۶- عزیمت رستم به نبرد با بهروند / کک، بدون سپاه و لشگر

رستم در روایت بلند کک کوهزاد، بدون سپاه و به همراه کشواد و میلاد به نبرد با کک می‌رود:

ابا هر دو سالار چون شیر مست      پی کینه کک میان را بیست  
(کک کوهزاد - بلند، ۱۳۸۴: ۶۷)

و در روایت کوتاه کک کوهزاد نیز رستم فقط به همراه رهام به این نبرد می‌رود:

[رستم] به جنگ کک بدگهر سر نهاد      همه شب همی رفت تا بامداد  
برون رفت رهام با او به راه      خرده‌مند و شایسته و نیکخواه  
(کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۱۹۸)

در رزمنامه شکاوند، به مانند داستان کک کوهزاد، رستم بدون سپاه، و فقط با بیست مرد جنگی که در زی بازرگان در آمده‌اند، به دژ وارد می‌شوند:

چنین پاسخ آورد رستم به شاه      که نه اسب خواهم کنون نه سپاه  
که این کار را چاره باید همی      که بیچاره خود راست ناید همی  
(رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۷۹)

### ۷- پسران بهروئه / کک

در هر دو داستان از پسران بهروئه و کک ذکری به میان آمده است.

پسران کک، هشت تن ذکر شده است:

پسر هست او [کک] را دگر هشت مرد      سواران جنگی، یلان نبرد  
(کک کوهزاد - بلند، ۱۳۸۴: ۶۳)

و پسران بهروئه، نه تن ذکر شده است:

گرفتار شد ناگهان بهروئه      ز گیتیش جز درد و غم بهره نه  
همی‌دون برادرش دو نامور      گرفتار گشند با نه پسر  
(رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۸۶)

## ۸- کشته / اسیر شدن بهرونه / کک

در رزمنامه شکاوند کوه، پس از این که رستم، در زی بازرگانان، وارد دژ می‌شود و پس از آن، سپاه زال به دژ راه می‌یابد، بهرونه و نه پسر و دو برادرش گرفتار می‌آیند و به فرمان زال، پوست از سرشان کشیده می‌شود (رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۸۷-۳۸۶).

در روایت بلند کک کوهزاد نیز، آنگاه که رستم بهزاد و کک را به بند می‌کشد (کک کوهزاد - بلند، ۱۳۸۴: ۷۵ و ۹۰) آن دو را با خود به پایتخت منوچهر شاه می‌برد و به فرمان شاه ایران، به دار می‌آویزد (همان: ۹۴-۹۳).

در روایت کوتاه کک کوهزاد، بر خلاف روایت بلند آن، کک به بند کشیده نمی‌شود کشته می‌شود:

[رستم] نشست از بر سینه او دلیر      بدان سان که بر سینه گور، شیر  
یکی دشنه رهام دادش به دست      سرش را بدان دشنه برید پست  
(کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۲۰۲)

۹- یاری رساندن زال و سپاهیان به رستم، پس از عزیمت رستم به سوی دژ، و غارت و کشتار در آنجا هر چند که در روایت کوتاه کک کوهزاد، زال تا پایان داستان، از رفتن رستم آگاهی ندارد، اما در روایت بلند، زال با شنیدن رفتن رستم، با سپاه خود به سوی قلعه کک روانه می‌شود و پس از این که کک، به دست رستم به بند کشیده می‌شود، او و سپاهیان به کشتار سپاه اوغان (افغان) در آن قلعه می‌پردازد:

کشیدند شمشیر زهر آبدار      فتادند در دام کوهسار  
بکشتند چندان در آن خاره سنگ      که از خون زمین گشت پشت پلنگ  
به هر سوی سری بود در خاک و خون      تن بد سگالان همه سر نگون ...  
(کک کوهزاد - بلند، ۱۳۸۴: ۹۱)

در رزمنامه شکاوند، رستم به زال می‌گوید پس از اینکه به سوی دژ رفتم، تو و سپاهیان، در پی من به راه افتید، تا پس از این که در دژ را شکستم، به آنجا وارد شده و همه آنان را بکشید (رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۷۹) زال و سپاهیان نیز در یک منزلی دژ متظر شکستن در دژ می‌مانند. پس

از اینکه رستم موفق به گشودن دژ می‌شود، سپاهیان زال از راه می‌رسند و وارد دژ می‌شوند و به غارت و خونریزی دست می‌زنند:

وزان پس گران مایه دستان سام      در افکند خود را به از شادکام ...  
 دلیران گرفتند خون ریختن      به پرخاش با دشمن آویختن  
 (رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۸۶)

#### ۱۰- همسری رستم با زن / زنان ساکن درژ

پس از اینکه بهرونه به دست زال کشته می‌شود، رستم پای در شبستان او می‌نهد، به زنان حرمسرا وعده‌ها می‌دهد و آرامشان می‌کند و سه روز و سه شب با آنان به باده نوشی می‌نشیند:

چو رستم شبستان بدان گونه یافت      به پیوند آن دلنوازان شتافت  
 میان بتان همچو سرو چمن      در افکند خود را به سان سمن ...  
 از ایشان همی بود جویای کام      به شمشیر برآن بدل کرد جام  
 برایشان همی داشت آن گاه چند      ز پیوند ایشان به دل بهره‌مند  
 (رزمنامه شکاوند کوه، ۱۳۹۴: ۳۸۹-۳۸۸)

در روایت بلند کک کوهزاد، هر چند سخنی از زنان شبستان کک به میان نیامده، ولی در روایت کوتاه، آمده است که: کک، هر کجا زنی زیباروی را می‌دید، شبانگاه او را می‌ربود و به کوهستان خود می‌برد (کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۱۹۳) پس از این که رستم کک را کشت و به دژ او روانه شد، زیبارویان بسیاری را دید که کک آن‌ها را در گذشته ربوده بود. رستم با دیدن دختران نژاد هر یک را جویا شد و سپس آنان را به سوی پدرانشان باز گردانید. در میان آن زیبارویان دختری بود که از تجاوز کک در امان مانده بود، بدین روی او را به سیستان آورد و شبستان خویش را با آن زیباروی آرایش داد:

دل‌اور شبستان بدان دلستان      بیاراست مانده گلستان  
 گه از باغ رویش گلی تازه چید      گه از چشمه نوش او می‌کشید ...  
 به مهر اندرون پر دل نامدار      همی بود با سرو خرم بهار  
 (کک کوهزاد نامه، ۱۳۹۴: ۲۰۴)



## نتیجه‌گیری

از آنجاکه دو داستان «رزمنامه شکاوند کوه» و «کک کوهزاد»، از جمله داستان‌های کهن به شمار می‌آیند -یعنی خیلی پیشتر از منظوم شدنشان، رواج داشته‌اند- و شاعران آن دو، بن‌مایه داستانیشان را از یکدیگر تقلید نکرده‌اند، به نظر می‌رسد با توجه به ساختار یکسان دو داستان و همسانی در برخی جزئیات، از جمله: ۱- ناتوانی پدران رستم در مقابله با ضد قهرمان، ۲- سکونت ضد قهرمان در دژی دست‌نیافتنی و مستحکم، ۳- سکونت ضد قهرمان در مرز هند، ۴- خردی و کودکی رستم در هر دو داستان، ۵- ممانعت زال از نبرد رستم با ضد قهرمان، ۶- عزیمت رستم به نبرد با ضد قهرمان، بدون سپاه و لشکر، ۷- حضور پسران ضد قهرمان در نبرد با رستم، ۸- کشته شدن ضد قهرمان در هر دو داستان، ۹- غارت و کشتار لشکر ضد قهرمان توسط لشکر زال، ۱۰- و همسری رستم با زن/ زنان ضد قهرمان؛ هر دو داستان، از روایتی واحد اخذ شده باشند؛ یعنی اصل و ریشه دو داستان، یکی بوده است و با گذر زمان، به دو داستان مجزا تبدیل شده‌اند.

## کتابنامه

- اتونی، بهزاد؛ مهدی شریفیان. (۱۳۹۰). «کهن نمونه آب و کارکرد آن در اسطوره و حماسه». فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج. سال سوم. شماره ۹. زمستان.
- اسدی طوسی. (۱۳۸۹). گرشاسب نامه. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب. چاپ دوم.
- ایران‌شاه بن‌ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). بهمن‌نامه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۶). «بیر بیان (رویین تنی و گونه‌های آن)»/ ایران‌نامه. شماره ۲۲. زمستان. صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۷.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). حماسه. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. چاپ اول.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). گل رنج‌های کهن. به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر ثالث. چاپ اول.
- خلف نیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور. (۱۳۴۰). قصص الانبیاء. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رزمنامه شکاوند کوه. (۱۳۹۴). هفت منظومه حماسی. به کوشش رضا غفوری. تهران: موسسه نشر میراث مکتوب. چاپ اول.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۲). حماسه سرایی در ایران. تهران: چاپ پیروز.

فرامرزی نامه. (۱۳۸۶). شاعر ناشناس. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: انتشارات دنیای کتاب. چاپ اول.  
 فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.  
 چاپ هفتم.

فورداهم، فریدا. (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ. ترجمه مسعود میربها. تهران: نشر جامی. چاپ اول  
 کک کوهزاد نامه. (۱۳۹۴). هفت منظومه حماسی. به کوشش رضا غفوری. تهران: موسسه نشر میراث مکتوب.  
 چاپ اول.

کک کوهزاد. (۱۳۸۴). به کوشش احمد ابومحبوب. تهران: نغمه زندگی. چاپ اول.  
 کمپبل، جوزف. (۱۳۸۷). قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز. چاپ پنجم.  
 کریستی، آنتونی. (۱۳۸۴). اساطیر چین. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم  
 مجمل التواریخ. (۱۳۸۹). تصحیح و تحشیه ملک الشعراى بهار. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ اول.  
 ملک شاه حسین سیستانی. (۱۳۴۴). احیاء الملوک. به اهتمام دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر  
 کتاب.

مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۸). یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش آشوری. تهران: نشر مرکز. چاپ پنجم.  
 نولدکه، تئودور. (۱۳۹۵). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نشر نگاه.  
 هال، جیمز. (۱۳۸۳). فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب. رقیه بهزادی. انتشارات فرهنگ معاصر.  
 چاپ دوم.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۳۸). چهار صورت مثالی. ترجمه پروین فرامرزی. انتشارات آستان قدس رضوی.  
 چاپ اول.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۳). آیون. ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی. مشهد: به نشر (انتشارات  
 آستان قدس رضوی). چاپ اول.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه. ویرایش و تلخیص جیمز جرت. ترجمه  
 سپیده حبیب. تهران: انتشارات کاروان. چاپ سوم.